



دفتری در ادبیات و هنر و عرفان

به اهتمام: سید احمد پلشتی شیرازی

کیمیا

دفتری در ادبیات و هنر و عرفان

به اهتمام
سید احمد بهشتی شیرازی



سرشناسه	پهشتی شیرازی، احمد، ۱۳۲۳ - ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور	کیمیا دفتری در ادبیات و هنر و عرفان / به اهتمام احمد بهشتی شیرازی؛ ویراستار محسن کیانی
مشخصات ظاهری	ج: مصور، عکس، نمونه.
شابک	ج: ۰۰۶۶۹-۳۳۴-۹۶۴-۹۷۸
یادداشت	فارسی - انگلیسی
یادداشت	از جلد ۶ به بعد فقط به اهتمام احمد بهشتی شیرازی بوده است.
یادداشت	ج: ۱۳ (چاپ اول: ۱۳۹۶)
یادداشت	کتابنامه.
موضوع	ادبیات فارسی -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	عرفان -- مقاله‌ها و خطابه‌ها
رده‌بندی کنگره	۱۳۷۷ : ۷۰۹/الف/۱۷۰۳۸۹ PIR
رده‌بندی دیویی	۸۲۸/۸۱۸
شماره کتابشناسی ملی	۷۸-۹۰۷۳



کیمیا

● دفتری در ادبیات و هنر و عرفان (سری جدید جلد ششم) (مسلل ۱۳)

● به اهتمام: سید احمد بهشتی شیرازی

● ویراستار: دکتر محسن کیانی

● طرح جلد: سید پارسا بهشتی شیرازی

● ویرایش عکس‌ها: هادی عادلخانی، فروغ قجاوند

● چاپ اول: ۱۳۹۶

● شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

● قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

● آدرس: خیابان مطهری، میرزای شیرازی جنوبی، جنب پست بانک، پلاک ۲۰۲ طبقه سوم

● تلفن: ۸۸۸۵۳۶۳۱ - ۸۸۸۵۳۷۳۰ نمابر: ۸۶۰۳۴۳۵۹

● شابک: ۰-۶۶۹-۳۳۴-۹۶۴-۹۷۸-۰ ISBN: 978-964-334-669-0

● تمام حقوق چاپ، نشر و اجرای این کتاب برای ناشر محفوظ است

فهرست

۷	اخلاق مرتضوی / حکیم محی الدین الهی قمشه‌ای
۷۱	غزلی از یغمای جندقی
۷۳	شرح رباعیات (۲) / سید احمد بهشتی شیرازی
۹۱	فلسفه ملاصدرا / احمد عزیزی
۱۱۹	مثنوی طول عمر / ارفع الدوله
۱۲۹	کیمیا و کیمیاگران
۱۳۹	غزلی از صائب تبریزی
۱۴۱	ندای عشق / علامه محمد سنگلجی
۱۶۱	معراج پیامبر اسلام / علامه محمد سنگلجی
۱۶۵	منظومه گل و بلبل / شرف الدین بوعلی قلندر / تصحیح دکتر ساجد الله تفهیمی
۱۸۳	افسانه جغد و بلبل / لامع قزوینی
۱۹۴	رستم در اشعار مولانا
۲۰۵	نصایح القلوب امجدی / حسین امجدی پازوکی
۲۵۱	پرواز را دوست دارم / ا. بهار
۲۵۳	بنگرید به یاران من و باران من / ا. بهار
۲۵۵	ذیل رباعی نامه (۶)
۲۶۷	غزلی از فصیح الزمان شیرازی (رضوانی)
۲۶۹	پندنامه / ابو منصور ماتریدی
۲۷۹	فالنامه (تقال با قرآن) از نویسنده‌ای ناشناس
۲۹۷	معما و لغز (همراه یکصد چیستان)

- تصوّف چیست و صوفی کیست ۳۲۱
- مطلع قصیده میرفندرسکی ۳۵۶
- تکه جواهرهایی از کتاب والدن / هنری دیوید ثورو / ترجمه سیدعلیرضا بهشتی شیرازی ... ۳۵۷
- یک ترکیب‌بند، سه ترجیع‌بند ۳۸۹
- سعدی و قآنی و وصال شیرازی / علی نقی بهروزی ۴۱۱
- ظفرنامه / منسوب به ابوعلی سینا / به اهتمام دکتر غلامحسین صدیقی ۴۱۵
- گر نه او بودی کجا دُر تافتی / عطار نیشابوری ۴۲۳
- ذیل هزار قطعه (۲) / سید احمد بهشتی شیرازی ۴۲۵
- ذیل شرح جنون ۴۳۱
- چهار قصیده (نجم‌الدین کبری، کسائی، باباافضل، ناصر خسرو) ۴۴۱
- ترجیع‌بند میرحاج جُناب‌دی ۴۵۵
- مقدمه و هشت تصویر از کتاب طوفان البکاء جوهری ۴۵۷
- امیرالمؤمنین (ع) و عارفان و عاشقان (۱) ۴۷۱

کلمات:

- کلمات عبدالرحمن اسفرائینی ۴۸۵
- کلمات علاءالدوله سمنانی ۴۹۳
- کلمات شهاب‌الدین ابو حفص عمر بن محمد سهروردی ۵۱۵
- کلمات نظام‌الدین اولیاء ۵۲۷
- کلمات صفی‌الدین اردبیلی ۵۴۹
- کلمات محمد غزالی ۵۹۱
- رباعیات خواجه نصیرالدین طوسی / به اهتمام حمید خواجه نصیری ۶۰۷
- حسین منی و انا من حسین / خط استاد مرتضی عبدالرسولی ۶۲۱

تصوّف چیست و صوفی کیست

سید احمد بهشتی شیرازی

پس از سی سال روشن شد به خاقانی

که درویشی ست سلطانی و سلطانی ست درویشی

خاقانی

از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی

از ازل تا به ابد فرصت درویشان است

حافظ

هر چیز گرانبهائی را نوع دُرست و اصیل و حقیقی ست و نوع نادرست و غیراصیل و مصنوعی و دروغین. همه کس زعفران و عسل تقلبی و دروغین دیده است ولی گل و خاشاک و کاه تقلبی ندیده است. هم بر این استدلال، صوفی و عالم و فقیه و زاهد و واعظ تقلبی و دروغین هست. همچنان که در سال‌های قبل از دگرگونی و انقلاب از عالمان و فقیهان ساواکی و درباری سخن می‌رفت. اما چون شیوه صوفیان چنین است که یکدیگر را نقد می‌کنند و پالایش می‌دهند، بیشتر در معرض این هستند که حتی نوع اصیل و قیمتی آنان مورد هجوم و اذیت و آزار عامیان و متعصبان و ظاهرپرستان قرار گیرند. اگر فقیهی دانشمند و اصیل و پاکیزه سرشت، فقیهی قلابی را ببیند، چندان او را مورد حمله قرار نداده، به او حساسیتی نشان ندهد و از همکاران خویش داند. ولی صوفیان چنین نیستند، دایم یکدیگر را نفی می‌کنند، حتی خود را نفی می‌کنند. فی‌المثل ابراهیم ادهم که صوفی و عارف بزرگی ست و پادشاهی و سلطنت را رها کرد و به راه صوفی افتاد، بعد از چهل سال که خود را تصفیه و پاک کرد، چون وارد محفل صوفیان شد، صوفیی در گوش صوفیی دیگر گفت: هنوز از او بوی گند پادشاهی می‌آید! این شامه را تنها اهل حق و صوفیان حقیقی و عارفان خدای دارند. چنان که نوشته‌اند: بایزد بسطامی از خرقان

می‌گذشت، مدتی ایستاد و بو کشید. گفتند یا شیخ چیست؟ گفت بوی مردی را می‌شنوم که بزرگ و عزیز و نازنین است و صوفی ست و از این خاک ظهور می‌کند. او بوی ابوالحسن خرقانی را صد و اندی سال قبل از تولد او از خاک خرقان می‌بوید و می‌دانست. شامۀ دیگران به علت خودبینی‌ها و غرور و تکبر و تعصب، گرفته می‌شود و بوی‌ها را در نمی‌یابد، همچنان که کسی زکام گیرد، بوی‌ها را نمی‌شناسد، حتی اگر خانه‌اش آتش گیرد، نمی‌فهمد! الآن کسانی به صوفیان حمله می‌برند که نمی‌دانند صوفی چیست، چه رسد به عامیان و مأموران معزول و مقاله‌نویسان مزدبگیر، که بزرگان و عالمانی بوده‌اند که به صوفیان تاخته‌اند و بالاخره خود صوفی صافی شده‌اند. می‌نویسند که صوفیان اهل شریعت نیستند و به آداب شریعت عامل نمی‌باشند. این دروغ بزرگی ست و برای فریب عوام است. ببینید که شمس‌الدین تبریزی، صوفی که جلال‌الدین محمد رومی فقیه و عالم و دانشمند را زیر و زبر و شیدا کرد، دربارهٔ عمل به شرایع ظاهری اسلام چه می‌فرماید:

«قال النبی: لا صلوة الا بحضور القلب

قومی گمان بردند که چون حضور قلب یافتند از صورت نماز مستغنی شدند و گفتند: طلب الوسيله بعد حصول المقصود قبیح.

بر رغم ایشان، خود راست گرفتیم که ایشان را حال تمام روی نمود، و ولایت و حضور دل،

با این همه، ترک ظاهر نماز نقصان ایشان است.

این کمال حال که تو را حاصل شد، رسول را صلی الله علیه حاصل شد یا نشد؟

اگر گوید نشد، گردنش بزنند و بکشندش،

و اگر گوید آری حاصل شده بود،

گوییم پس چرا متابعت نمی‌کنی -

چنین رسول کریم بشیر نذیر بی نظیر السراج المنیر؟

اگر اینجا ولی از اولیاء خدا باشد که ولایت او درست شده باشد،

بر تقدیری که هیچ شبهه نمانده باشد،

و این رشید الدین که ظاهر نشده است ولایت او،

آن ولی ترک ظاهر گوید و این رشیدالدّین مواظبت نماید بر ظاهر
من پیروی این رشیدالدّین کنم و بر آن سلام نکنم.

۲۳/۲۴

و ابو عبدالله خفیف شیرازی، صوفی قرن چهارم می فرماید:
هر اشارتی و رمزی که این طایفه متصوّفه گفته اند و کرده اند،
من آن را از شریعت درآوردم،
یعنی سخن این طایفه، هرگز خلاف شریعت نباشد.

۱/۱۳۸

آیا آنان که هم به صوفیان و درویشان حمله می برند و هم دم از وحدت می زنند،
در نمی یابند که این دو عمل با هم تناقضی آشکار دارد و بیشتر مسلمانان عالم به وسیله
صوفیان مسلمان شده اند و رهبر و مقتدا و تکیه گاه معنوی ایشان صوفیانند. مزار
معین الدّین چشتی صوفی، برای پاره ای از مردم هند چنان است که قبر ثامن الاثمه برای ما
در خراسان. جمعیت کثیری از شبه قاره به وسیله یک صوفی صافی به نام میرسید علی
همدانی مسلمان شده اند. نمی شود که هم دم از مسلمانی زد و هم به مسلمانان تاخت.
نمی شود که هم اهل معنی و حقیقت بود و هم اهل معنی و حقیقت را از دم تیغ گذرانند.
حتی مغولان که وحشی ترین قوم بودند و در حمله هایشان به جوامع، همه را از دم تیغ
می گذراندند نسبت به مشایخ و عرفا و صوفیان و درویشان با احترام رفتار می کردند و کم
و بیش آگاه بودند یا به ایشان فهمانده بودند که آزار و اذیت صوفیان و درویشان چه
عواقب سنگینی دارد و حضرت متقم چگونه انتقام خون ایشان را خواهد گرفت. دوست
نازنین من دکتر شهرام پازوکی یک تنه در این میدان نامردی و نامردمی مقاله های جانانه و
روشنگرانه ای نوشته است و مصاحبه های متعدّدی داشته است که باید دست و قلم او را
بوسید، که ختمی مرتبت فرمودند: هیچ فضیلتی بالاتر از آن نیست که کلمه حق پیش
سلطان ستمگر گفتن. این فقیر معانی متعدّد صوفی و تصوّف را هم از زبان خود صوفیان
فراهم آورده است تا مخالفان صوفیان صافی و حقیقی پاسخ دهند که کدامیک از این
معانی و تعاریف مغایرتی با مسلمانی و دین سیّد و آقای عالمیان محمد مصطفی (ص)
دارد. اگر همه آنها را خواندید و به این نتیجه رسیدید که منظور و مراد ختمی مرتبت از
علمادر علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل، صوفیان و عارفان اند نه دیگران، این فقیر را به دعا

یاد آرید. مضافاً اینکه این آزار و اذیت صوفیان و درویشان و اهل حق و عارفان خدا و ملت و پاره کردنشان، چیز تازه‌ای نیست، در زمان مولانا هم بوده است. ببینید مولانا در نامه‌ای چگونه از آزار و اذیت درویشان به حاکم وقت شکایت می‌برد:

«جماعتی از جهل و بی‌اعتقادی،

درویشان را که طالب الله‌اند، می‌رنجانند از رندی و بی‌باکی!

و به خدمت شما می‌آیند و بازگونه جهودانه می‌گیرند و شکایت می‌کنند.

اگرچه شما را آشغال بسیار است و مهمات بسیار،

معاونت درویشان طالب، از مهمات دیگر اولی‌تر باشد.

توقع است که به نوعی دیگر تفحص فرماید،

و به زبان و دست دیگر یاری دهد درویشان را و مظلومان را،

تا آن دود به آسمان نرود و فتنه‌ها نه انگیزد.

درویشان را آن زبان نیست و آن دل نیست که با آن رندانِ جهود طبع -

مقابله کنند در مکر و حيله، و بازگونه تشییعی زنند!

سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند،

و سر برهنه و سر بسته پیش شما آیند و منافقانِ دیگر را به گواهی آرند

آخر شما بنگرید در هر دو طایفه، در روش و طلب هر دو طایفه،

که مناسب‌تر است ظلم و دروغ را و فتنه‌انگیزی را؟ تا ثواب بی‌نهایت باشد!

اگر می‌رویم از شهر و زحمت می‌بریم، نمی‌گذارید،

و اگر می‌نشینیم، این دو سه درویش از ما نمی‌سکلند^۱ تا ما در فروبندیم.

ما را طاعت این ظلم نماند، باقی رای شماست

اگر روا دارید، فتوا دهید.

والسلام»

۳۵/۱۲۷

غیر از اینها، آیا عطار نیشابوری دروغ‌گوست که می‌نویسد: معروف کرخی صوفی و درویش، دربان و از خدام علی بن موسی الرضا (ع) بوده است؟:

«نقل است که سی و یک روز بر در رضا - رضی الله عنه - مزاحمت کردند، و پهلوی معروف کرخی را بشکستند و بیمار شد.

۶۰/۳۲۸

و همین معروف کرخی است که می فرماید:
تصوّف، گرفتن حقایق و گفتن به دقایق،
و نومید شدن از آنچه هست در دست خلاق است.

۶۰/۳۲۷

همچنین عطار در تذکرة الاولیاء می نویسد:
محمّد بن الحسین رحمة الله گفت: معروف را به خواب دیدم.
گفتم خدای عزّوجلّ با تو چه کرد؟
گفت: مرا پیامرزد.

گفتم: به زهد و ورع؟
گفت: نه، به قبول یک سخن که از پسر سَمّاک شنیدم به کوفه که گفت:
هر که به جملگی به خدای تعالی باز گردد، خدای عزّوجلّ به رحمت بدو باز گردد،
و همه خلق را بدو باز گرداند.

سخن او در دل من افتاد و به خدای باز گشتم،
و از جمله شغل ها دست برداشتم مگر خدمت علی بن موسی الرضا.

۶۰/۳۲۸

و هم معروف کرخی می فرماید:
هر که عاشق ریاست است، هرگز فلاح نیابد!

تذکرة الاولیاء / ۳۲۷

و فراموش نکنیم تذکرة الاولیاء که کتابی ست در ذکر اولیاء خدا و صوفیان صافی، با
ذکر صادق آل محمد (ص) آغاز و با ذکر امام محمد باقر (ع) پایان می گیرد و حضرت شیخ
عطار می خواهد بفرماید که اوّل و آخر درویشان و صوفیان صافی، از خاندان مطهر
حضرت ختمی مرتبت (ص) و عاشقان ایشان اند:

آن سلطان ملّت مصطفوی، آن برهان حجّت نبوی،
آن عالم صدیق، آن عالم تحقیق،

آن میوه دل اولیا، آن گوشه جگر انبیا
آن ناقل علی، آن وارث نبی
آن عارف عاشق، ابو محمد جعفر صادق - رضی الله عنه.

۶۰/۱۲

آن حجت اهل معاملات، آن برهان ارباب مشاهدت،
آن امام اولاد نبی، آن گزیده احفاد نبی
آن صاحب باطن و ظاهر، ابو جعفر محمد باقر - رضی الله عنه.

۶۰/۸۱۹

و خلاصه کلام اینکه:

«هر که صافی تر، صوفی تر

چون محمد رسول الله از همه صافی تر بود، از همه صوفی تر بود.»

شیخ اجل سعدی شیرازی هم می فرماید:

مپندار سعدی که راه صفا

توان رفت جز بر پی مصطفی

ای عزیز، خواجه شیرازی می فرماید که: دلم از پادشاهان و امیران و حاکمان ظاهر که
گدایانی بیش نیستند فراغت دارد، و گدایان و درویشان و فقیران و صوفیان الهی پادشاه
منند:

ز پادشاه و گدا فارغم بحمد الله

گدای در دوست پادشاه من است

خاقانی هم همین را می فرماید:

پس از سی سال روشن گشت بر خاقانی این معنی

که سلطانی ست درویشی و درویشی ست سلطانی

سید و آقا و پادشاه حکیمان الهی خیام نیشابوری هم، تصوّف را بهترین راه شناخت
خدای سبحانه و تعالی می فرماید:

«بدانک کسانی که طالبان شناخت خداوند سبحانه و تعالی، چهار گروه اند:

اول متکلمان که ایشان به جدل و حجت های اقناعی راضی شده اند، و بدان قدر

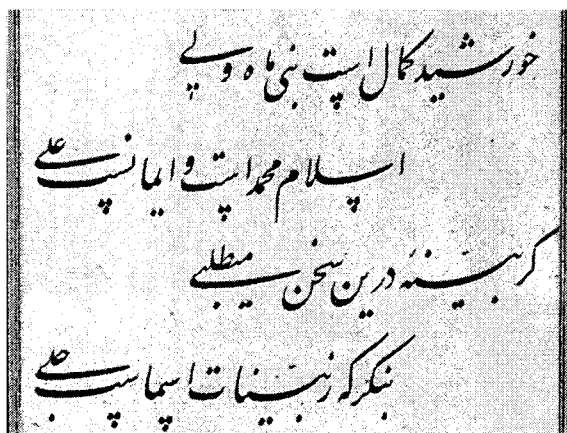
بسندۀ کردند در معرفت خدا.

و دوم فلاسفه و حکماوند که ایشان به ادله عقلی صرف در قوانین منطقی طلب شناخت کرده‌اند و هیچ گونه به ادله اقناعی قناعت نکردند، لیکن ایشان نیز به شرائط منطقی وفا نتوانستند بردن، از آن عاجز آمدند.

و سوم اسماعیلیان‌اند و تعلیمیان‌اند، که ایشان گفتند که: طریق معرفت جز اخبار مخبر صادق نیست، چه در ادله معرفت صانع و ذات و صفات وی اشکالات بسیار است، و ادله متعارض و عقول در آن متحیر و عاجز. پس اولیتر آن باشد که از قول صادق طلبند.

و چهارم اهل تصوّف‌اند، و ایشان به تفکر و اندیشه طلب معرفت نکردند، بل که به تصفیۀ باطن و تهذیب اخلاق، نفس ناطقه را از کدورت طبیعت و هیأت بدنی منیر کردند. چون آن جوهر صافی گشت و در مقابل ملکوت افتاد، صورتهای آن بحقیقت در آن جایگاه پیدا شود بی هیچ شکی و شبهتی. و این طریق از همه بهتر است، چه معلوم است که هیچ کمالی بهتر از حضرت خداوند نیست و آن جایگاه منع و حجاب نیست به کس، هر آنچه آدمی را نبود از جهت کدورت طبیعت باشد، چه اگر حجب زایل شود و حایل و مانع دور گردد، حقایق چیزها چنانکه باشد روی نماید. و سید عالم بدین اشارت کرده است و گفته: انّ لربکم فی ایام دهرکم نفحات الافتعروضوا لها»

(از رساله سلسله الترتیب)



ذوالنون مصری

جوانی بود منکر صوفیان.

ذوالنون انگشتی خود بدو داد و گفت:

این را پیش خبّاز برو یک دینار نان ببار.

خبّاز به درمی بیش نطلبید، جوان خبر به ذوالنون آورد.

گفت: پیش گوهر فروش بر.

انگشتی به گوهر فروش نمود، به هزار دینار طلبید.

خبر باز آورد.

ذوالنون جوان را گفت:

علم تو به حال ما، چنان است که علم آن خبّاز بدین انگشتی.

۱۰۲ / ۷۲

ابوالحسن نوری

صوفی آن بود که:

هیچ چیز اندر بند وی ناید

و وی اندر بند هیچ چیز نشود!

۲۷ / ۲۲

تصوّف نه علوم است و نه رسوم، لیکن اخلاقی است.

تصوّف آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت.

تصوّف دشمنی دنیا است و دوستی مولی!

۶۰ / ۲۷۴

جنید بغدادی

صوفی چون زمین باشد.

همه زشتیها بر او کنند،

و آنچه از او برآید، همه نیکو بود.

۲۶ / ۲۷۱

صوفی بنده ایست به ترک هستی موهوم خویش شتافته.

و اتصال تمام به ذکر پروردگار خود یافته

و به ادای حقوق او قیام نموده

و به دیده دل همیشه ناظر او بوده و دل از انوار هویت سوخته

و به شرب صهبای تجلیات جمال از کاس مؤدت آموخته

و بی هیچ شبهه و ریب، منکشف شده او را جبار از استار غیب.

پس اگر سخن گوید، به خدا گوید. و اگر دم زند، از خدا زند

و اگر حرکت کند، به امر او کند. و اگر ساکن شود، با او شود

پس صفت او باللّه و لله و مع اللّه باشد.

۱۰۲ / ۹۶

صوفی را بینی که به ظاهر مشغول باشد،

بدانکه باطن وی خراب است!

۲۶ / ۲۷۱

ما تصوّف از قیل و قال نگرفتیم

از گرسنگی یافتیم و دست برداشتن آرزو

و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود.

۲۶ / ۵۱

تصوّف،

جنگی بود که اندر او هیچ صلح نه!

۲۶ / ۲۷۱

تصوّف آن است که:

حق ترا از تو بمیراند، و به خود زنده گرداند!

۱۰۲/۹۵

دانش تصوف دانشی ست که:

جز تیزهوشانی که به حق و حقیقت شناخته شده اند آن را نمی شناسند،
و آن دانش را کسی که مشاهده نکرده باشد نمی شناسد،
و چگونه کور مادرزاد نور خورشید را می تواند مشاهده کند.

۲۴۸/۱۲

شبلی

صوفی آن بود که:

اندر دو جهان، هیچ چیز نبیند بجز خدای.

۲۷/۲۲

حکایت کنند از ابو عبدالله رازی که گفت:

این انباری مرا صوفی داد.

شبلی کلاهی داشت در خور آن صوف و ظریف کلاهی بود.

تمنا کردم که این هر دو مرا می باید.

چون شبلی از مجلس برخاست، با من نگریست. من از پی وی بشدم
و عادت وی آن بود که چون خواستی که با وی بروم، باز من نگریستی.

آنگاه چون در سرای شد. مرا گفت صوف برکش، برکشیدم.

کلاه و صوف اندر هم پیچد و بر آنجا افکند و آتش خواست،

و هر دو را بسوخت!

۶۰/۶۲۷

بنای تصوف بر هشت اصل نهاده اند:

اول سخاوت، و آن از ابراهیم علیه السلام فرا گرفتند.

دوم رضا، و آن از اسمعیل علیه السلام فرا گرفتند.

سوم عزلت، و آن از زکریا علیه السلام فرا گرفتند.

چهارم صبر، و آن از ایوب علیه السلام فرا گرفتند.

پنجم گریه، و آن از داود علیه السلام فرا گرفتند.

ششم سیاحت، و آن از عیسی علیه السّلام فراگرفتند.
هفتم پشمینه پوشیدن، و آن از موسی علیه السّلام فراگرفتند.
هشتم فقر،
و آن از مهتر و بهتر موجودات، خواجه انبیاء محمّد مصطفی (ص) فراگرفتند.

۶۶ / ۲۶۰

ابو عبدالله خفیف شیرازی

صوفی آن باشد که حق تعالی او را از او صاف خود چیزی بخشد،
و او در میان خلق بحق ایستاده باشد.

۱۳۸ / ۲۱۳

هر صوفی که دیو او را وسوسه تواند کرد،
دیو در کار خود از او کاملتر است.

۳۵ / ۶۵۷

صوفی آن باشد که:
صوف پوشد بر صفا و هوا را بچشانند طعم جفا، و دنیا را ببندازد از پس قفا،
که منزّه بودن از دنیا عین راحت است در وقت بیرون شدن از دنیا.

۶۰ / ۵۷۷

روزی درویشی در آمد و گفت: مرا وسواس رنجه می دارد.
شیخ گفت: صوفیان که من دیدم بر دیو سخریت کردند،
اکنون دیو بر صوفی سخریت همی کند.

۲۶ / ۸۰

بر تو باد که به طلب علم مشغول شوی و
چیزی خوانی و به سخن صوفیان مغرور نشوی.
که من پیوسته مجبره در جیب می نهادم و کاغذ در نیفه ایزار پای پنهان می کردم،
و به مجلس حدیث می رفتم و از صوفیان رسمی احتراز می کردم.
که چون مطلع می شدند که من به مجلس حدیث می روم، مرادشنام می دادند.
بعد از آن همه محتاج من شدند و سخنان مشکل پیش من حل می کردند.

۱۳۸ / ۳۵

باباطاهر

تصوّف زندگی با حق است که مرگ ندارد،
و مرگ از باطل است که حیات و برگشت ندارد.
تصوّف، ایثار اموال و اختیار فقر است، تصوّف برف سوزاننده است.
تصوّف، علمی است که از باطن ظهور می‌کند و هستی صوفی را نابود می‌کند.
همه چیز برای صوفی است، ولی او برای چیزی نیست.

۱۸۷ / ۶۹۸

هر کس از مطالب دقیقه با خدا حرف بزند و متّصف به حقیقت نباشد
و علاقه‌ها و موانع را ترک ننماید، او قرین و رفیق شیطان است
که شیطان، کلمات حکمت‌آمیز را به او تلقین می‌کند تا بندگان خدا را فریب دهد.

۱۸۷ / ۷۲۵

ابوالحسن خرقانی

صوفی تنی است مرده، دلی است نبوده، جانی است سوخته.
صوفی روزی است که به آفتابش حاجت نبود.
شبی است که به ماه و ستاره‌اش حاجت نبود.
هر کسی ماهی در دریا گیرد، این جوانمردان بر خشک گیرند.
دیگران کشت بر خشک کنند، این طایفه بر دریا کنند.

۴۸ / ۸۹ و ۸۰

ابوسعید ابوالخیر

از شیخ پرسیدند که: صوفی کیست؟
گفت: آن است که: هر چه کند به پسند حق کند تا هر چه کند او بپسندد.

۵۸ / ۳۰۲

تصوّف، قیام دل بود با حق تعالی بی واسطه.
تصوّف عزّی است در ذلّ.
توانگری است در درویشی، خداوندی است در بندگی.
سیری است در گرسنگی، پوشیدگی است در برهنگی.
آزادی است در بندگی، زندگانی است در مرگ، شیرینی است در تلخی.

هر که در این راه آید و بدین صفت رود، هر روز سرگردان تر باشد.

۲۷ / ۲۰۷، ۵۸ / ۳۰۲

تصوّف دو چیز است: یکسو نگرستن و یکسان نگرستن.
تصوّف نه آن کار است که به رشته بر کسی توان بست یا به سوزن بر توان دوخت.
این کار به نیاز بسر توان بردن، نیاز باید.

۵۸ / ۳۰۹

صد پیر از پیران در تصوّف سخن گفته‌اند، اوّل همان گفت که آخر،
عبارت مختلف بود و معنی یکی که: التصوف ترک التکلف.
و هیچ تکلف ترا بیش از تویی تو نیست،
چون به خویشتن مشغول گشتی، از او بازماندی.

۶۱ / ۲۱۶

پرسیدند که: تصوّف چیست؟
گفت: آنچه در سر داری بپهی، و آنچه در کف داری بدهی،
و آنچه بر تو آید نجهی.

۳۰ / ۱۲

از شیخ پرسیدند که: صوفی کیست؟
گفت: آن است که: هر چه کند به پسند حق کند تا هر چه کند او بپسندد.

۵۸ / ۳۰۲

یک روز شیخ با جمعی صوفیان به در آسیایی رسیدند،
اسب بازداشت و ساعتی توقف کرد.
پس گفت: می‌دانید که این آسیا چه می‌گوید؟
می‌گوید که تصوّف این است که من دارم، درشت می‌ستانم و نرم باز می‌دهم.
گرد خود طواف می‌کنم و سفر در خود می‌کنم، تا آنچه نباید، از خود دور می‌کنم.

۵۸ / ۲۸۷

بابا حسن پیشنماز شیخ بوده است در عهد شیخ، امامت متصوفه به رسم او بوده.
یک روز نماز بامداد می‌گزارد، چون قنوت برخواند، گفت:
تبارکت ربنا و تعالیت، اللهم صل علی محمد، و به سجده شد.

چون از نماز فارغ گشت، شیخ گفت:
چرا بر آل محمد صلوات ندادی و نگفتی که: اللهم صل علی محمد و آل محمد؟
بابا حسن گفت: ای شیخ، اصحاب را خلاف است در تشهد اول
و در قنوت بر آل محمد صلوات، شاید گفت یا نه،
و من احتیاط خلاف را نگفتم.
شیخ گفت: مادر موکبی نرویم که آل محمد آنجا نباشد.

۶۱ / ۲۲۰

خواجه عبدالله انصاری

هر کسی به هستی بر پای است،
نیستی، صوفی را تاج بر سر است،
چنانکه مروارید، عروس را در گردن است.

۲۲ / ۲۵۶

صوفی در پیراهن، چون پیراهن است براو.
نه او از آن و نه آن از او.

۲۲ / ۵۴۰

کرامات فروش، تا وی را قبول بود، مغرور است.
و کرامات خر، اگر چه بانگ سگ نکند، سگ است.
حقیقت نه کرامات است،
و رای آن چیزی است که زهاد و ابدال را آن خوش آید.
صوفی و عارف خود از کرامات مه، وی کرامات کرامات است.

۲۲ / ۴۰۰

در قدیم، طریق تصوّف تنگ تر بوده است که روزگار نازکتر بود.
ایشان در معاملات می کوشیدند، نه در بسیاری مقال و سخن.

۲۲ / ۷

محمد غزالی

خلق در انکار احوال صوفیان،
آنکه دانشمند است و آنکه عامی است، همچون کودکانند،

که چیزی را که بدان هنوز نرسیده‌اند، منکرند!

۱۱۵ / ۳۷۵

کار صوفیان، عظیم و با خطر است و به غایت پوشیده است،
و در هیچ چیز چندان غلط راه نیابد که در آن!

۱۱۵ / ۳۸۱

به یقین دریافتم که صوفیان از پیشتازان خلق بسوی خدایند
سیرتشان نیکوترین سیرتها، راهشان درست‌ترین راهها،
و اخلاقشان پاکیزه‌ترین اخلاقهاست...
همه حرکات و سکناات ظاهر و باطنشان مقتبس از نور چراغدان نبوت است
و بالاتر از نور نبوت چه نوری می‌تواند بر روی زمین باشد
که بتوان از آن روشنی یافت؟
آنان مردمی هستند که همشیشانشان به بدبختی نمی‌افتد!

۱۱۱ / ۴۹

تصوّف دو چیز است: راستی با خدای تعالی و سکون از خلق
هر که با خدای عزّوجلّ راست روزگار است و
با خلق نیکوخواهی و بردبار، او صوفی است
راستی با خدای تعالی آن است که خود فدای امر او کند
و نیکوخواهی با خلق آن است که کس را فرا مراد خود ندارد،
بلکه خود را فرا مراد ایشان دارد مادام که مراد ایشان موافق شرع باشد.

۱۹۸ / ۱۰۴

ابورجاء خُمَرکی

علم تصوّف، شریف‌ترین و مشکل‌ترین علمهاست
تنها صوفیان، آشکار و نهانش را می‌دانند!

۹۹ / ۶۳

احمد جام

دکان‌داری چه از کعبه برسازی و چه از مسجد و چه از خانقاه
و چه از نماز و چه از روزه و چه از حج و چه از غزو و چه از زهد